

شهرنوش پارسى‌پور؛ زنى براى مقاومت، نويسنده‌اى براى زندگى آزادى



«سوسيالیست هستم و به دموکراسى معتقدم و از حجاب اجبارى بى‌نهایت متنفرم.»

شهرنوش پارسى‌پور، زاده‌ى بهمن ۱۳۲۴ در تهران، تنها يکى از برجسته‌ترين رمان‌نويسان معاصر ايران نيست؛ او نماد نويسنده‌اى پيشتاز و نوآور است که بهاى وفادارى به آزادى، حقيقت و استقلال اندیشه را با زندان، سانسور، تبعيد، تنهائى و فرسايش، جان پرداخت. زندگى او، همچون آثارش، نماد مقاومت در برابر استبداد مالکيت خصوصى و مردسالارى، ايدئولوژى اسارت، انکار هويت و سانسور و فراموشى است.

پارسى‌پور، نه کَلکِ خويش را به خدمتکارى قدرت سپرد، نه اندیشه را به ايدئولوژى سلطه و انهاد، و نه آفرينش ادبى را کالائى براى معامله به بازار بُرد. او در شمار نويسندگان معاصر ايران بود که تا سپهر جهانى فراباليد، استقلال اندیشه را نه شعارى روشنفکرانه و انتزاعى، بلکه شيوه‌ى زيستِ خويش قرار داد؛ گزينشى که هزينه‌ى آن را در هر دو نظام سياسى سلطنتى و اسلام سياسى و باندهاى فاسد، با بازداشت، زندان، سانسور، محروميت، تبعيد و، به تعبير خود او، نادیده گرفتن حقوق انسانى، مادى و معنوى تلاش‌هاى اندیشه پرداخت.

در دهه‌ى پنجاه خورشيدى (۱۹۷۰)، هنگامى که در اوج کنش‌هاى حرفه‌اى و شکوفندگى خود در «راديو و تلويزيون ملى ايران» بود، در برابر تيرباران کرامت دانشيان و خسرو گلسترخى (آزادخواهان

سوسیالیست) که با تصمیم حکومت پهلوی و در پی پرونده‌سازی ساواک به ریاست امنیت داخلی پرویز ثابتی انجام شد خاموش ماند. او در اعتراض به آن تیرباران‌ها، که با وجدان انسانی و باورش به کرامت انسان محکوم می‌دانست، از تلویزیون استعفا داد؛ تصمیمی که برای او بازداشت، بازجویی، تهدید و محرومیت به همراه آورد. در دوران حکومت پهلوی نیز حدود پنجاه‌وچهار روز در بازداشت بود.

پس از آن، برای ادامه‌ی تحصیل به فرانسه رفت و هم‌زمان زبان و فرهنگ فرانسه و چینی را نیز دنبال کرد. در سال ۱۳۵۸، برای شرکت در مراسم یادبود پدرش به ایران آمد و در همین سفر با احمد شاملو و منوچهر هزارخانی در کانون نویسندگان ایران دیدار کرد. در این دیدار، نوشتار «ملاحظات درباره‌ی کتاب «بی‌جینگ»- فرهنگ سه‌هزار سال پیش چین- را در به احمد شاملوی همیشه زنده سپرد که در شماره‌ی ۲۴ «کتاب جمعه» به سردبیری احمد شاملو منتشر کرد.

در همان بهمن ماه ۱۳۵۸ در روزهای تهاجم و اشغال و درگیری‌های خونین و تیرباران‌ها در کردستان و ترکمن صحرا، با مشورت احمد شاملو و منوچهر هزارخانی، راهی کردستان شد تا درباره‌ی رویدادهای آن روزها گزارشی تحقیقی بنویسد. چند روزی را در مهاباد و شهرهای دیگر گذراند و با شیخ عزالدین حسینی «گفت‌وگویی شیرین و ساده» انجام داد که بعدها پس از دستگیری، بخشی از اسناد جرم وی به شمار آمد. پی این سفر یک ماه، برای ادامه دانشگاه به فرانسه بازگشت. در سال ۱۳۵۹ بار دیگر به ایران آمد تا زندگی و فعالیت ادبی خود را در ایران ادامه دهد.

این امید دیری نپایید

شهرنوش، پس از بازداشت مادرش، فخرالملوک والا، و برادرش، در تهران بازداشت شد. مادرش هنگام رانندگی در ۱۶ تیر ۱۳۶۰ در نزدیکی زندان اوین، در یک بازرسی ناگهانی، با صندوقی از نشریات سیاسی که برادر و همسر برادرش برای نگهداری در آرشیو در خودرو جای گذاشته بودند، بازداشت شد و چند هفته بعد در ۲۲ مرداد ۱۳۶۰، شهرنوش را نیز به همان بندی در زندان اوین بردند که مادرش «خانم والا» در آن زندانی بود.

پارسی‌پور چهار سال و هفت ماه و هفت روز را در زندان جمهوری اسلامی گذراند؛ سال‌هایی که روزانه صدها نفر را تیرباران می‌کردند و یا به دار می‌سپردند. که بعدها در کتاب «**خاطرات زندان**» به یکی از مهم‌ترین روایت‌های زندان در ادبیات معاصر ایران بدل شد. او پس از آزادی، برای گذران زندگی کتابفروشی کوچکی برپا کرد، اما سانسور، محدودیت و فشارهای امنیتی و اقتصادی همچنان ادامه یافت. هنگامی که غلامعلی حداد عادل، سلاخ فرهنگ، رئیس «فرهنگستان زبان و ادب فارسی»، و از بالاترین عناصر باندهای حکومتی در نامه‌ای از برخی نویسندگان و اهل فرهنگ دعوت کرده بود تا برای همکاری با فرهنگستان حومت اسلامی اعلام آمادگی کنند، شهرنوش پارسی‌پور در پاسخ، با صراحتی شجاعانه، نه تنها دعوت او را نپذیرفت، بلکه هویت فکری و سیاسی خود را نیز آشکارا بیان کرد و نوشت:

«سال‌ها بی‌علت در زندان به سر برده‌ام... هر ماه باید به کمیته و دادستانی اوین بروم و از نظر شرایط عصبی قادر نیستم به این کار ادامه بدهم... شرایط من بسیار روشن است... سوسیالیست هستم و به دموکراسی معتقدم و از حجاب اجباری بی‌نهایت متنفرم و آرزو دارم که ایشان برای مقامات دادستانی روشن کنند تا دست از سر من بردارند.» (خاطرات زندان، ص. ۳۷۷)

این جمله، شاید بیش از هر تحلیل و تفسیری، جهان‌بینی او را آشکار می‌کند؛ نویسنده‌ای که آزادی را تجزیه‌ناپذیر می‌دانست و هرگز از توسن منش زنانگی فرونمیامد تا باورهایش را برای برخورداری از امنیت، شهرت یا سودا تغییر دهد.

استثمار فرهنگی

اگر در ایران، زندان، سانسور و بازجویی در پیش راهش بود، در خارج از ایران با گونه‌ای دیگر از خشونت روبه‌رو شد؛ خشونتی خاموش و فرساینده که به تعبیر خود او، در بی‌اعتنایی به حقوق نویسنده و مالکیت فکری جلوه می‌یافت.

بر شش دهه، دسترنج‌های اندیشه، پژوهش، نوشتن، زندان و تبعید، برای بسیاری اعتبار، بازار و درآمد آفرید، اما سهم آفریننده، سال‌های فرساینده‌ی تنگدستی، تنهایی، فرسودگی و بی‌پناهی بود. او بارها از این رنج سخن گفت که: **صیادان بد نهاد**، دستاوردها و آفرینش‌های ادبی او، بدون رعایت شایسته‌ی حقوق مادی و معنوی، مورد بهره‌برداری قرار داده‌اند، به ویژه کسانی که کتاب‌هایش را به بازار بردند و پس از مرگ او دکه می‌گشایند، زیر تابلو «بزرگداشت».

در همین سال‌ها، رمان «**زنان بدون مردان**» الهام‌بخش فیلمی شد که شیرین نشاط بر اساس آن ساخت و با شصت‌کرت خود شهرنوش، این اثر را بیش از پیش به مخاطبان جهانی شناساند. نام شهرنوش پارسی‌پور در دانشگاه‌ها، جشنواره‌ها و محافل ادبی جهان درخشید، اما این شهرت نتوانست امنیت، آرامش و زندگی شایسته‌ای برای خالق یکی از مهم‌ترین آثار ادبیات معاصر ایران فراهم کند.

در سال‌های پایانی عمر، برای نخستین‌بار با لحنی آرام، اما سرشار از اندوه، جامعه را خطاب قرار داد؛ گویی می‌خواست حقیقتی ساده و در عین حال تلخ را به یاد همگان بیاورد:

در اسفند ۱۳۹۷، شهرنوش پارسی‌پور در ویدئویی از خوانندگان آثارش یاری خواست. او که در یکی از ساختمان‌های ویژه‌ی سالمندان زندگی می‌کرد و امکان زندگی در کنار پسرش را نداشت، برای خرید خانه‌ای برای زیست درخواست کمک مالی کرد تا با فرزندش بماند. پارسی‌پور با تلخی پرسید: «با خودم فکر می‌کنم نویسنده‌ای که هفتادوسه سال در این دنیا زندگی کرده، چرا باید این‌قدر بدبخت باشد که حتی نتواند یک خانه‌ی دوخوابه بخرد؟ چرا من نباید بتوانم یک خانه‌ی دوخوابه بخرم، با اینکه کتاب‌هایم در دنیا به بیست‌وپنج، بیست‌وشش زبان مختلف ترجمه شده؟» انتشار این ویدئو کارزاری مردمی را در حمایت از او برانگیخت؛ رویدادی که هم‌زمان محبوبیت او در میان خوانندگان و بی‌پناهی اقتصادی یکی از مهم‌ترین نویسندگان معاصر ایران را آشکار کرد.

این سخن، بیش از آنکه شکایتی شخصی باشد، کیفرخواستی اخلاقی علیه فرهنگی بود که بارها نویسندگان و هنرمندان خود را پس از مرگ ستوده، اما در زمان زندگی، آنان را با تنهایی، تنگدستی و بی‌پناهی رها کرده است.

شهرنوش پارسی‌پور در سال‌های تبعید، با وجود بیماری، تنگنای مالی و دوری از مردمانی که می‌شناخت، هرگز از نوشتن و تماس و راهنمایی نویسندگان جوان در ایران تا پایان عمر دست نکشید. آثار او به زبان‌های گوناگون ترجمه شد و در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی جهان موضوع مطالعه و نقد قرار گرفت. رمان‌های «طوبا و معنای شب»، «زنان بدون مردان»، «عقل آبی» و «سگ و زمستان بلند»، «خاطرات زندان» جایگاهی ماندگار در ادبیات معاصر فارسی یافتند و نام او را در شمار پیشتازان و دارای سبک نویسندگان زن در ایران ثبت کردند.

ترجمه‌های او به ویژه دریچه‌ای از فرهنگ غنی چین را بازمی‌گشاید:

■ شکار جادوگران در دهکده سلیم (شرلی جکسن)

■ پیرا روانشناسی

■ رازهای اختراگویی، ئی چینگ (ایو تیفری)

■ از کنفسیوس تا راهپیمایی دراز (دلفین دولرس)

■ تاریخ چین (چهار جلد)

■ سیر باختر

■ لائودزه و مرشدان دائویی (ماکس کالتن مارک)

■ داستان‌های مردان تمدن‌های مختلف

■ صخره تانیوس (امین معلوف)

با این همه، شکوه جهانی آثارش نتوانست خلأ امنیت، آرامش و پشتیبانی را در زندگی شخصی و آفرینندگی او جبران کند. او تا پایان عمر، بیش از هر چیز، زن و نویسنده‌ای مستقل باقی ماند؛ نویسنده‌ای که تن سپار نشد تا اندیشه‌ی انسانی و زنانه‌ی خود را به قدرت سیاسی، ایدئولوژی یا داد و ستدهای اقتصادی واگذارد.

اینک فرهنگ ستایش پس از مرگ، پس از جان سپردن او، از دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی گرفته تا انجمن‌های ادبی و رسانه‌های فارسی‌زبان، با برگزاری مراسمی نمایشی، پیام‌های تسلیت، بزرگداشت‌ها، نشست‌ها و یادبودها یکی پس از دیگری برگزار می‌کنند- بزرگداشت‌هایی که هنگام زنده بودن او، می‌بایستی برگزار می‌شدند- اگرچه شایسته‌ی نام و جایگاه او، اما هم‌زمان پرسشی تلخ را نیز پیش روی وجدان فرهنگی ما قرار می‌دهد: چرا بسیاری از نویسندگان، هنرمندان و اندیشمندان این سرزمین، در زمان حیات خود از حداقل امنیت، آرامش و پشتیبانی و همبستگی انسانی برخوردار نیستند، اما پس از مرگ، با شکوه فراوان ستوده می‌شوند؟

این پرسش، تنها درباره‌ی شهرنوش پارسی‌پور نیست؛ پرسشی است درباره‌ی نسبت جامعه با آفرینندگان فرهنگ و زندگی و مبارزه. جامعه‌ای که اهل قلم را در روزگار نیازشان تنها می‌گذارد، چگونه می‌تواند پس از مرگ آنان، خود را از مسئولیتِ اتیکی (پرنسیپ) و فرهنگی مبرا بداند؟

شهرنوش پارسی‌پور تنها نویسنده‌ی «**زنان بدون مردان**» نبود. او زنی بود تابنده در تاریکی تا تیرگی‌ها را روشنایی بخشد. او در میانه‌ی دو نظام سیاسی، سانسور، زندان، تبعید و تنهایی را به دوش گرفت، اما برج و باروی استقلال اندیشه، منش انسانی و رزمندگی و سرناسپاری خود را حفظ کرد. شهرنوش نشان داد که نویسندگی، اگر با آزادی و وجدان و کرامت انسانی همراه باشد، تنها یک حرفه نیست؛ شیوه‌ای از زیستن، مسئولیت و فضیلت در برابر حقیقت است.

آثار او امروز نه فقط بخشی از ادبیات معاصر فارسی، بلکه بخشی از حافظه‌ی تاریخی، آگاهی و پیکار زن در فرایند زن، زندگی، آزادی و برابری و کرامت انسانی‌اند. نسل‌های آینده، شهرنوش پارسی‌پور

را تنها از خلال زندگی پرفرازونشیبش نخواهند شناخت، بلکه او را از خلال رمان‌ها و زندگی و کارهایش خواهند شناخت که مرز میان رئالیسم، اسطوره، تاریخ و رؤیا را درنوردیدند و زیست زن در ایران دچار هجوم یکی از تبه‌کارترین زامبی‌های تاریخ را با زبانی نو و جهانی روایت کردند.

شهرنوش پارسی‌پور از میان ما رفت، اما آزمونی را برای فرهنگ جهان بر جای گذاشت؛ آزمونی که پاسخ آن را نه در آیین‌های بزرگداشت، بلکه در رفتار ما با نویسندگان زنده باید جست. بزرگترین ستایش و بزرگداشت او، نه تاج‌های گل و نه سخنرانی‌های پرشور مدهواره‌ای، بلکه خواندن و فراگیری آثار او، پاسداشت آزادی اندیشه، دفاع از حقوق نویسندگان و نگذاردن تکرار سرانجامی‌ست که او و بسیاری از اهل قلم و فضیلت این سرزمین تجربه کردند.

یاد والای شهرنوش پارسی‌پور، گرامی و ماندگار.

عباس منصوران ۱۵ ژولای ۲۰۲۶

